

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّسی طباطبائی نردوی دست برکات

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۱۰۳ - دوشنبه ۱۱/۳/۹۴

نقد و بررسی کلام آخوند در قسم دوم از احکام وضعیه

ظاهراً اعلام علم اصول در کلیت فرمایشات مرحوم آخوند در قسم دوم احکام وضعیه سخنی ندارند و آن را پذیرفته‌اند، غیر از محقق عراقی رحمته الله که اشکال ایشان را در آینده مطرح خواهیم کرد. ولیکن در مقابل این کلام مرحوم آخوند باید پرسید:

چرا فرمودند جزئیت، شرطیت، مانعیت و قاطعیت نمی‌تواند مجعول به جعل اعتباری استقلالی باشد؟ چه مانعی دارد که مثلاً شارع به چیزی که مرکب از اجزائی است امر کرده باشد و سپس بفرماید در فلان حالت باید آن مرکب را اتیان نمایند و فلان شیء را جزء مرکب قرار دادند و جزئیت را برای آن جعل نمودند؟! فرض کنید نماز در ابتدای بعثت دو رکعت بوده است (فرض الله) سپس حضرت صلی الله علیه و آله بفرمایند: «من دو رکعت دیگر را جزء نماز قرار دادم» یا بفرمایند: «جعلت الجزئیة للقنوت فی کل صلاة»، در اینجا چه مشکلی وجود دارد؟!

آری اگر امر به مرکب شود، برای اجزاء آن جزئیت انتزاع می‌شود و جعل آن تبعی خواهد بود، ولی ممکن است در جایی جزئیت را برای چیزی جعل کند؛ مثلاً جزئیت را برای قنوت در نماز جعل نماید. لهذا اینکه فرمودند جزئیت جعل مستقل ندارد و حتماً جعل آن تبعی است، دلیلی ندارد؛ هرچند نوعاً چنین است که امر به مرکب تعلق می‌گیرد و جزئیت و ... انتزاع می‌شود.

نتیجه آنکه: همان‌گونه که در قسم اول از احکام وضعیه بیان کردیم که هم جعل استقلالی دارد هم تبعی، در قسم دوم احکام وضعیه نیز قائلیم جعل تبعی و استقلالی امکان دارد.

اشکال محقق عراقی بر کلام آخوند رحمته الله

خلاصه‌ی ادعای ایشان^۱ عبارتست از اینکه؛

در قسم دوم احکام وضعیه، جزئیت مأمور^۲ به امری انتزاعی است که جعل استقلالی ندارد، اما شرطیت و مانعیت هرگز جعل اعتباری ندارند و امری تکوینی و عقلی هستند که اساساً اعتبار در آنها راه ندارد. محقق عراقی رحمته الله بیان خاصی ارائه کرده‌اند که برخی محققین از معاصرین، علی‌رغم اینکه در بعضی موارد اهل دقت و انتقاد هستند، فرموده‌اند این بیان، بیانی متین است که یزداد وضوحاً كلما ازدننا فيه تأملاً و تفكراً^۳. اگر این کلام برخی معاصرین نبود چه بسا کلام و بیان محقق عراقی رحمته الله را نقل نمی‌کردیم، اما برای رفع شبهه مناسب است این کلام بررسی شود.

بیان محقق عراقی رحمته الله در نهایة الافکار

اساس استدلال ایشان^۳ آن است که شرطیت و مانعیت از امور واقعی‌ی انتزاعیه هستند که از اضافه و

۱. نهایة الأفکار، ج ۴، ص ۹۰.

(منها) الجزئیة و الشرطیة و المانعیه و السببیة

(و قد یتوهم) کونها بأجمعها أموراً انتزاعیة صرفة من التکلیف لا تنالها ید الجعل التأسیسی و الإضائی لا استقلالاً و لا تبعاً (و لکنه) توهم فاسد (بل الحرى) الحقیق هو التفصیل بین المذكورات فنقول: (اما الجزئیة) للواجب فهی كما أفادوه انتزاعیة صرفه من التکلیف المتعلق بعادة أمور متکثرة خارجیه (بداهة) ان اعتبار عنوان الجزئیة للشیء فی المركبات الاعتباریة کعنوان کلیة انما ینتزع من نحو ارتباط بین الأمور المتکثرة الحاصل من طرو وحدة اعتباریة علیها من قبل وحدة التکلیف أو اللحاظ أو الغرض و نحوها، حیث انه بطرو إحدى الوحدات علیها یحصل نحو ارتباط بین تلك الأمور، فینتزع به عنوان الجزئیة لكل واحد منها و عنوان کلیة للمجموع و یختلف ذلك باختلاف ما یضاف إلیه الجزئیة من الملحظ أو الغرض أو الواجب و المأمور به، و إلاً فمع قطع النظر عن طرو وحدة ما علیها لا کلیة و لا جزئیة بل لا تكون الا متکثرات خارجیه (و علیه) فمنشأ اعتبار الجزئیة للواجب یتمحض بالوحدة الطاریة علی المتکثرات من قبل تعلق تکلیف واحد بها و انبساطه علیها دون غیرها من الوحدات الآخر لحاظیه أو غیرها، و بدونه لا مجال لاعتبار کلیة و لا الجزئیة بالإضافة إلی الواجب، و ان كان هناك وحدات آخر لحاظیه أو غیرها، لأن هذه انما تجدی فی اعتبار الجزئیة بالنسبة إلی الملحوظ و غیره لا بالنسبة إلی الواجب و المأمور به كما هو ظاهر (هذا كله) بالنسبة إلی عنوان الجزئیة للواجب و لقد عرفت کونها انتزاعیة محضة عن التکلیف لا مجعولة بالجعل الاستقلالی، بل و لا التبعی أيضاً إلاً بضرب من المسامحة و لو باعتبار إناطتها لسعة دائرة التکلیف و انبساطه بنحو یشمل ذات الجزء الكذائی فیقال بهذه العناية انها مجعولة قهراً تبعاً لجعل التکلیف و بسطة علی الذوات المعروضة له.

و اما الشرطیة و المانعیه (فیقع الکلام) فیهما تارة فی شرطیة الشیء و مانعیه للواجب، و أخرى للوجوب و التکلیف.

(اما الأول) [اما الشرطیة و المانعیه للواجب] فلا شبهة فی عدم کونها من الأحکام الوضعیة المجعولة و لا المنتزعة من التکلیف ...

۲. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۴۳:

هذا ما أفاده العراقی (قدس سره) - ببعض توضیح منا و تلخیص - و هو کلام متین یزداد لدينا وضوحاً كلما ازدننا فيه تأملاً و تفكراً.

۳. نهایة الأفکار، ج ۴، ص ۹۱.

ربطى كه بين شىء (مثلاً طهارت) و ذات واجب (نماز) قبل از تعلق وجوب، موجود است انتزاع مى شونند به گونه‌اى كه وجوب سوار بر ربط و اضافى مذكور مى شود، كما اينكه وجوب سوار بر ذات عمل مى شود. ايشان در مقام تثبيت سخن خود مى فرمايد: ما نحن فيه مانند عنوان مقدميت است. مقدميت چيزى براى يك واجب، منوط به وجوب آن شىء نيست بلكه مقدميت يك امر عقلى است. مثلاً مقدميت وضع سلم

(اما عدم) مجموعيتها بالجعل المستقل فظاهر (و اما) عدم انتزاعيتها من التكليف، فلأنها أمور واقعية منتزعة من الإضافة و الربط بين الشىء و ذات الواجب فى المرتبة السابقة على وجوبه، بحيث كان الوجوب قائماً بالربط المزبور، كقيامه بذات العمل (لوضوح) ان شرطية الشىء للواجب كعنوان مقدميته انما تنتزع من الجهة التى تكون علة لسراية الوجوب الغيرى إلى الذات، المتصفة بهذا الوصف، و هى لا تكون الا عبارة عن طرفية الشىء للإضافة و التقيد الذى هو معروض الوجوب (فان) كون الشىء قيداً للواجب و مقدمة له ليس إلا كونه طرفاً لشخص الإضافة و التقيد المأخوذ فى موضوع الوجوب، و لأجل هذه الطرفية تكون الإضافة المعبر عنها بالتقيد قائمة به، فيصير مثله مقدمة للتقيد الذى هو معروض الوجوب، فيسرى إليه الوجوب الغيرى (و إلا) فمع قطع النظر عن طرفيته للتقيد الذى هو جزء موضوع الوجوب لا وجه لمقدميته للواجب و لا لسراية الوجوب الغيرى إليه (لأن) ذات الشرط بالإضافة إلى ذات الواجب ربما يكون فى عرض واحد بلا تقدم رتبى لأحدهما على الآخر (و حينئذ) فإذا كان عنوان شرطية الشىء للواجب كعنوان مقدميته منتزعا من جهة دخله و طرفيته للتقيد الذى هو جزء موضوع الوجوب، (نقول): ان من البديهى أجنبية مثل هذه الطرفية و الإضافة المزبورة عن مرحلة التشريعات الجعلية و الانتزاعات من التكليف، إذ هى بذاتها من الأمور الواقعية القائمة بين الشيين و المحفوظة بذاتها قبل التكليف (و التشريع) انما هو يدخل مثلها فى موضوع التكليف لا بإيجاد حقيقتها، فيستحيل تحققها من قبل التكليف المتأخر رتبة عنها (نعم) ما هو جاء من قبل التكليف انما هو إضافتها إلى الواجب بوصف وجوبه (حيث) انه بتشريع دخلها فى موضوع الحكم و تعلق الوجوب بالذات المرتبط على نحو خروج القيد و دخول التقيد يصير القيدية المحفوظة بذاتها مضافة إلى الواجب، نظير إضافة سائر الأمور إليه من نحو مكان الواجب و زمان الواجب (ففى الحقيقة) التكليف انما كان مقوم إضافة القيدية إلى الواجب، لا انه مقوم ذات المضاف و هى القيدية و الشرطية (و هكذا الكلام) فى المانع حيث انها كالشرطية منتزعة من تقيد الشىء بعدم امر كذا و لا دخل للأمر و التكليف الا فى إضافتها إلى الواجب كما هو ظاهر و بما ذكرنا اتضح الفرق بين الجزئية و بين الشرطية و المانع (فان) الجزئية بحقيقتها منتزعة من الوحدة الاعتبارية الطارئة على الأمور المتعددة من قبل تعلق تكليف واحد بها، فالتكليف بالنسبة إليها محقق حقيقة المضاف و هى الجزئية و إضافتها إلى الواجب بحيث لولاه لا يكون منشأ لاعتبار أصل الجزئية للواجب، بل وحدة أخرى لحاظية أو غيرها، بخلاف الشرطية و المانع (فان) حقيقة الشرطية و المانع انما نشأت من طرفية الشىء للإضافة المحفوظة بذاتها قبل التكليف و بعده و التكليف انما كان منشأ لمجرد إضافة الشرط إلى الواجب كمنشئته لإضافة سائر الأمور إليه كالمكان و الزمان و نحوهما (و عليه) فلا مجال لجعل مثل الشرطية و المانع فى عداد الجزئية التى من الانتزاعات الصرفة هى بذاتها انتزاعية صرفة من التكليف، إلا بالالتزام بانتزاع الشرطية و المانع من تلك الإضافة الجائية من قبل التكليف، لا من واقع الإضافة المأخوذة فى الموضوع و طرفية الشىء لها، و مثله كما ترى لا يمكن الالتزام به (إذ لازمه) عدم صحة انتزاع قيدية شىء لشىء لو لا وجود حكم فى البين، مع ان البداهة قاضية بفساده، لوضوح ان الشىء قد يكون قيداً للشىء و طرفاً لإضافته. و لو لم يكن فى العالم حكم كالرقبة المؤمنة و زيد العالم (بل و لازمه) إدخال سائر الأمور المضافة إلى الواجب فى الأحكام الوضعية أيضاً كزمان الواجب و مكانه و نحوهما مما كان تأخره عن الواجب بصره إضافته إلى الواجب لا بنفس ذاته، بلحاظ ان إضافتها إلى الواجب انما هى كإضافة القيد و الشرط إليه، و مثله لا يظن التزامه من ذى مسكة (فيكشف) ذلك عن خروج مثل الشرطية و المانع للواجب عن كونه من الأحكام الوضعية، فان العبرة فى وضعية الحكم انما هو بكون الشىء من الاعتبار المجعولة بجعل من الجاعل و إرادته فى مقام التشريع، أو بكونه من الاعتباريات المنتزعة المتأخرة بذاتها من التكليف، لا بمجرد إضافتها إليه (هذا كله) فى الشرطية و المانع للواجب.

و اما [الثانى و هو] الشرطية، و السببية و المانع للحكم ...

برای بودن بالای پشت‌بام، یک امر عقلی است؛ چه وجوبی باشد چه نباشد. آری، پس از وجوب کون علی السطح، وضع سَلَم نیز واجب می‌شود زیرا مقدمه‌ی یک واجب است، اما اصل مقدمیت منوط به امر نیست بلکه امر عقلی است که در مرتبه‌ی سابقه وجود داشته است.

شرطیت نیز این‌گونه است؛ مثلاً شرطیت طهارت برای نماز حتی اگر امری به نماز نباشد وجود دارد؛ زیرا نمازی که می‌خواهد متعلق امر شود مقید به طهارت است و این تقید یعنی اضافه و ربط خاصی بین طهارت و صلوات. لذا ذات با تقید که در گرو اضافه و ربط بین طهارت و صلوات است تحت امر می‌رود و تا شرطیت نباشد اساساً امری روی آن نمی‌رود. پس در مرتبه‌ی سابقه باید اضافه و ربط باشد تا وجوبی بدان تعلق یابد، لهذا معنا ندارد که گفته شود شرطیت متزاع از وجوب و امر، متأخر است؛ زیرا باید در مرحله‌ی متقدم باشد. آری این تعبیر یعنی «شرطیت برای مأمور به»، بعد از تعلق امر صادق است نه قبل از آن؛ زیرا قبل از امر، مأمور بهی وجود ندارد. اما اصل شرطیت ربطی به وجوب ندارد و امری واقعی است. مانعیت نیز فرقی با شرطیت ندارد.

به خلاف جزئیت که از امر به مرکب انتزاع می‌شود؛ زیرا جزئیت تنها با لحاظ وحدت قابل انتزاع است و این وحدت از ناحیه‌ی امر تثبیت می‌شود، لهذا جزئیت متزاع از امر است.

نقد و بررسی اشکال محقق عراقی رحمته الله

نمی‌دانم به چه دلیل ایشان بین جزئیت و شرطیت تفکیک کرده‌اند؟! اگر ملاک، دخالت در غرض مولا باشد شکی نیست که جزئیت و شرطیت هر دو دخیل هستند و جزئیت و شرطیت چیزی برای واجب، کتره و گزاف نیست. اینکه نماز مقید به طهارت می‌شود و این طهارت، با اضافه‌ی بین صلوات و طهارت معنا پیدا می‌کند سخن درستی است، اما این تقید اگر تقید عقلی باشد معنایش آنست که این نماز، مصلحت فعلیه‌ای ندارد مگر با تقید به طهارت و تقید به طهارت نیز با اضافه‌ی بین طهارت و نماز حاصل می‌شود. کما اینکه جزئیت سوره نیز چنین است؛ یعنی اگر سوره در نماز دخالتی نداشته باشد در متعلق امر اخذ نمی‌شود و اگر دخالت دارد پس این جزئیت مربوط به قبل از مرحله‌ی امر است؛ زیرا با فرض دخیل بودن سوره در مصلحت نماز، امر به صلوات تعلق گرفته است، لهذا باید بگویید جزئیت نیز امری واقعی است.

اما همان‌گونه که بیان کردیم اساساً ما با مصالح و مفاسد کاری نداریم و عقل ما توان شناخت آنها را معمولاً ندارد و شارع اموری را به عنوان جزء یا شرط یا مانع و قاطع قرار می‌دهد و بحث ما در همین مرحله است که آیا آنچه را که در مرحله‌ی ابلاغ شرع، به عنوان جزء یا شرط بیان شده است، به نحو

استقلالی جعل شده اند یا تبعی؟ و بیان کردیم چه بسا آنچه به عنوان جزء یا شرط در لسان شارع اخذ شده، علامتی برای شیء دیگری است و به خودی خود مصلحتی ندارد. لهذا کلام محقق عراقی رحمته الله در اشکال بر آخوند رحمته الله و تأیید برخی معاصرین، برای ما قابل فهم نیست و کلام آخوند رحمته الله و جلّ محققین درست است؛ یعنی جزئیت، شرطیت و مانعیت و قاطعیت مکلف^۱ به، مجعول است و به نظر ما این جعل لزومی ندارد حتماً تبعی باشد؛ زیرا امکان دارد در برخی موارد، این امور را استقلالی جعل کنند.

قسم سوم^۱ از احکام وضعیه در کلام آخوند رحمته الله

قسم سوم احکامی بود که می‌توانند استقلالاً و یا تبعاً مجعول باشند، إلا اینکه مثل مرحوم شیخ معتقدند که این امور جعل تبعی دارند؛ یعنی از احکام تکلیفیه انتزاع می‌شوند و مشهور از جمله آخوند رحمته الله قائلند جعل این امور استقلالی است علی‌رغم اینکه می‌تواند تبعی باشد؛ به دلیل مساعدت مقام اثبات با این مدعا. مثال بارز این قسم، «زوجیت» و «ملکیت» است. ظاهر ادله‌ای مانند «من احيى ارضاً فهي له» یعنی ملکیت مباشرة جعل شده است. آری اگر می‌فرمود «من احيى ارضاً فيجوز له التصرف» ملکیت امری انتزاعی بود؛ یعنی از جواز تصرف انتزاع می‌شد، اما فرموده است «هي له» و سپس احکام تکلیفیه را بر آن مترتب کرده است. یا نظیر آن، «من سبق الى مكان فهو احق به»؛ احقیقیت که مفهومی وضعی است ابتدا جعل شده است و سپس احکامی بر آن مترتب شده است. یا «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»، اشتغال ذمه که امری وضعی است ابتدا جعل شده است و سپس احکامی بر آن مترتب شده است. یا در نکاح فرموده است: «يجوز النظر الى الزوجة» یعنی ابتدا زوجیت را جعل کرده است و سپس احکام را مترتب کرده است.

۱. كفاية الأصول (ط - آل البيت عليهم السلام)، ص ۴۰۲:

و أما النحو الثالث [ما يصح جعله استقلالاً و تبعاً للتكليف]

فهو كالحجية و القضاة و الولاية و النيابة و الحرية و الرقية و الزوجية و الملكية إلى غير ذلك حيث إنها و إن كان من الممكن انتزاعها من الأحكام التكليفية التي تكون في موارد كما قيل و من جعلها بإنشاء أنفسها إلا أنه لا يكاد يشك في صحة انتزاعها من مجرد جعله تعالى أو من بيده الأمر من قبله جل و علا لها بإنشائها بحيث يترتب عليها آثارها كما يشهد به ضرورة صحة انتزاع الملكية و الزوجية و الطلاق و العتاق بمجرد العقد أو الإيقاع ممن بيده الاختيار بلا ملاحظة التكاليف و الآثار و لو كانت منتزعة عنها لما كاد يصح اعتبارها إلا بملاحظتها و للزم أن لا يقع ما قصد و وقع ما لم يقصد.

كما لا ينبغي أن يشك في عدم صحة انتزاعها عن مجرد التكليف في موارد فلا ينتزع الملكية عن إباحة التصرفات و لا الزوجية من جواز الوطاء و هكذا سائر الاعتبارات في أبواب العقود و الإيقاعات.

فانقح بذلك أن مثل هذه الاعتبارات إنما تكون مجعولة بنفسها يصح انتزاعها بمجرد إنشائها كالتكليف لا مجعولة بتبعه و منتزعة عنه.

مقرر: سيد حامد طاهري

ويرايش و استخراج منابع: محمد عبدالهي